

شرایط قاضی - عدالت

برگه جلسه:

صفحه 159 و 160

(جلسه پنجاه و هفتم)

و) به این فقره از نامه امام - علیه السلام - به جناب مالک نیز استدلال شده است: «اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک».¹ در این باره گفته شده: «فانه يدل على وصف العدالة او هو ما فوق العدالة»، هر چند در ادامه، مستدل مناقشه‌ای بر استدلال وارد می‌کند.²

3. اولویت

اولویت مورد نظر به بیان‌هایی به منصفه ظهور رسیده است. مثل:

«...قصوره عن مرتبة الولاية على يتيم و نحوه، فضلا عن هذا المنصب الجليل».³

«لان الفاسق غير قابل للإمامة و لاتقبل شهادته؛ فلايسمح له بالتصدى للقضاء بطريق الاولى».⁴

4. اجماع

در این باره برخی تعینات گذشت.

5. سیره

گفته شده: «ان سيرة العقلاء تجرى على نصب افضل الناس و اورعهم فى منصب القضاء مع ان بعضهم لايشترطون العدالة فى الحاكم و الوالى و فى نفس الوقت يشترطونها فى القاضى».⁵

6 - 8. وجوه مختلف دیگر

مثلا گفته شده: - ان العدالة شرط فى الفتوى و هو شرط فى القضاء. كما قال المحقق الاردبیلی.

- «ان القاضى واجب إتباعه و قبول قوله و الفاسق ليس كذلك للعقل و النقل، كما قال الله - تعالى - : *إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا...* فامر بالتوقف فى قبول قوله.

- الاصل عدم نفوذ القضاء الا فى ما قام الدليل عليه. و المتيقن هو نفوذ قضاء العادل مع استجماع سائر الشرائط و نفوذ قضاء غيره يحتاج الى دليل».⁶

9. ادراک عقل

وجه نهم از وجوه دال بر اعتبار عدالت، وجه عقلی است که - بنابر وجهی در تفسر عدالت - به اعتقاد ما کاملترین یا تنها وجه کامل به حساب می‌آید. توضیح این دلیل را در مرحله تحقیق پی خواهیم گرفت.

(پایان جلسه)

نقد و بررسی وجوه مورد ادعا در اندیشه اعتبار عدالت

در نقد و بررسی وجوه اقامه شده در راستای اعتبار عدالت در قاضی، قبل از هر چیز باید دید که مشترطین با این شرط به دنبال اثبات چه صفت یا صفاتی در قاضی هستند؛ سپس به داوری در این باره پرداخت.

هدف از اشتراط عدالت در قاضی

نباید تردید کرد که در مجموع، مشترطین با این شرط به دنبال این هستند که اثبات کنند قاضی باید محافظ بر ادای واجبات و

ترك محرمات باشد، با گناه، به خود، دیگران (و خدای متعال)، ستم روا نداشته باشد. و این معنا از استدلال‌هایی که شده، کاملاً قابل استفاده است. البته انجام واجب و ترک گناه کبیره و عدم اصرار بر صغیره (و لو در غالب احوال) یکی از تفسیرها در معنای عدالت است، لکن این را می‌دانیم که اشتراط عدالت برای همین است که گفتیم (یا افزون بر آن از ملکه‌ای برخوردار باشد که او را از لغزیدن در ورطه گناه حفظ کند).

گزارشی کوتاه از تفسیر عدالت

توضیح فوق، پرداختن به تفسیر نهاد عدالت را در مجال حاضر، ضرور می‌نماید، هر چند پرداختن به تفصیل مجال دیگری می‌طلبد.

عدالت در متون فقیهان

توجه کنید:

- «1. قال بعض: العدالة كيفية - حالة، هيئة، صفة، ملكة - نفسانية، تبعث الانسان على ملازمة التقوى، مع حفظ المروءة. و هذا التعريف نسب الى مذهب من العلماء و الفقهاء اماميين و غير اماميين.
2. و قال بعض آخر: العدالة عبارة عن مجرد ترك المعاصي مطلقا، أو ترك الكبائر؛ و هذا منسوب الى ابن ادریس. و جاء في محكيّ كلام أبي الصلاح و جماعة من العلماء هذا التفسير من العدالة كما نقل عن العلامة المجلسي و المحقق السبزواری أنه الأشهر.
3. و قد يقال: العدالة عبارة عن الاستقامة في الفعل، الناشئة عن الملكة؛ كما عن جماعة؛ منهم: والد الصدوق و المفيد في المقنعة و الشيخ في النهاية.
4. و يقال ايضا: العدالة عبارة عن الاسلام، مع عدم ظهور الفسق و نسب هذا الى الشيخ في الخلاف مدعيا عليه الاجماع و المفيد في كتاب الأشراف.
5. و المعنى الخامس، يذهب الى تفسيرها بحسن الظاهر؛ و هو ما قد نسب الى اكثر قدماء الاصحاب بيد أن المحقق الآشتياني قد تكلف في اثبات أن المعنيين الأخيرين لا يمكن أن يكونا معنى للعدالة بل هما طريقتان اليها و أن المعاني الثلاثة الاول ترجع الى شيء واحد و هي الملكة الرادعة»⁷. البته گاه از یک فقیه، در یک کتاب در دو موضع، دو تفسیر متفاوت⁸ دیده شده است! مثلا مقایسه شود: «العدالة عبارة عن ملكة اتیان الواجبات و ترك المحرمات»⁹. با «العدالة ملكة الاجتناب عن الكبائر و عن الاصرار على الصغائر و عن منافيات المروءة الدالة على عدم مبالاة مرتكبها بالدين»¹⁰.

1. نهج البلاغه (فيض الاسلام)، ص 1000.

2. القضاء في الفقه الاسلامي، ص 94 و 51.

3. جواهر الكلام، ج 40، ص 13.

4. مباني تكملة المنهاج، ج 1، پاورقی ص 11.

5. ر.ک: فقه القضاء (للارديبيلي)، ص 58.

6. همان، ص 57 و 58 و منابع مذکور در آن.

7. ر.ک: فقه القضاء، ج 1، ص 371 و 372.

8. فتامل.

9. العروة الوثقى، ج 1، الاجتهاد و التقليد، ص 10، مساله 23.

10. همان، شرایط امام الجماعة، ص 800، مسألۀ 12.

بسم الله الرحمن الرحيم

دومین دلیل اعتبار این شرط روایات بود. روایت ابن حنظله را خواندیم، چند روایت باقی مانده است.

روایاتی که قضا را منصبی الهی و خاص نبی یا وصی نبی می داند منها ما قال الامام علی علیه السلام لشریح: قد جلست مجلسا (شاید طولانی ترین قاضی در طول تاریخ برای شریح بوده که نوشته اند شصت سال [؟] قضاوت کرد و در زمان حضرت امیر هم پستش تثبیت شد) لا یجلسه الا نبی او وصی نبی او شقی. این حدیث اوج منصب قضاوت را می رساند، چنین منصبی را می توان به فاسق داد؟ در این جا مشکل این است که اصلا عادل آیا نبی است یا وصی نبی است، فرض هم این است که شقی هم نیست و کارش درست است؟ در این جا بحث هایی است مثل این که بگوییم نسبت به عادل حصر اضافی باشد یعنی در جای دیگر چون می دانیم عادل هم منصوب شده است حصر این حدیث را می شکنیم البته این که می شکنیم نه این که تا هر جایی برویم بلکه به اندازه ی دلیل حصر را می شکنیم. گاهی حصر حقیقی است و نمی شکنند، گاهی حصر اضافی است که از ابتدا حصری نیست و گاهی هم حصر حقیقی است ولی استثنائاتی پیدا می کند مانند این جا. یا مثلا بگوییم آن ها به یک شکلی وصی نبی به حساب می آیند ولی اگر از این راه نرویم بهتر است و به نظر من نیازی به این حرف نیست بلکه با استثنا بر حصر کار درست می شود.

روایت بعدی روایت ابوخیجه: ایاکم اذا وقعت بینکم خصومة امام فرمودند: شیعیان بترسید اگر خصومتی بینتان شد ان تحاکموا الی احد من هؤلاء الفساق. اگر کسی بگوید این روایت نظر به قاضیان آن ها یعنی بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس دارد نه نظر به قاضی شیعه ی فاسق. پاسخ می دهیم وقتی می گویند الی احد من هؤلاء الفساق و اسمشان، صنقشان را بیان نمی کنند بلکه لقب برایشان بیان می کنند یعنی فاسق بودن ملاک است حالا چه سنی فاسق باشد و چه شیعه ی فاسق باشد (ذکر وصف مشعر به علیت است).

روایت بعدی: نامه ی امیرالمؤمنین به جناب مالک اشتر است. در این نامه امیر المؤمنین می فرمایند: اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک، افضل شهروندان را برای داوری انتخاب کن حالا این داوری بین مردم پزشک قانونی باشد، پلیس راه باشد یا دادگاه باشد. در این جا ممکن است کسی بگوید این عبارت عدالت را بیان نمی کند. برخی در پاسخ به این شبهه گفته اند: از این عبارت اگر فوق و بیشتر از عدالت فهمیده نشود حتما عدالت فهمیده می شود.

دلیل سوم: اولویت

یک دلیل دیگری که شما می بینید دلیل اولویت است مثلا صاحب جواهر گفته است شارع اجازه نداده که یک فاسق سرپرست یک یتیم بشود یا شبه یتیم مانند دیوانه، وقتی که یتیم را نتواند سرپرستی کند به طریق اولی نمی تواند قضاوت یک پرونده که در آن جان و مال و ناموس مردم هست را سرپرستی کند. آقای خوبی و خیلی دیگر از علما از طریق دیگر اولویت گیری کرده اند، گفته اند فاسق امام جماعت نمی تواند باشد همانطور که شهادتش در دادگاه مورد قبول نیست و همه قبول دارند که شاهد باید عادل باشد پس وقتی شاهد نباید فاسق باشد قاضی به طریق اولی باید عادل باشد و نمی تواند فاسق باشد. برخی دلیل اجماع را مطرح کرده اند که در بحث موقعیت شرعی مسأله به برخی اشاره کردیم.

برخی دلیل سیره را مطرح کرده اند. گفته اند همیشه نگاه مردم به قضات یک نگاه خاصی بوده است حتی حکومت ها افضل عالمان را برای قضاوت انتخاب می کردند (در زمانی هم که حکومت قاضی را معین نمی کرد مردم به سراغ هر کسی نمی رفتند بلکه به سراغ عالم اول بلد می رفتند و کسانی که در حاکمان عدالت را شرط نمی دانستند در قاضی عدالت را شرط می دانستند) گاهی سیره منظورمان سیره ی متشرعه یعنی سیره متدینان و گاهی سیره ی عقلا منظورمان هست و می گوییم اسلام که پایین تر از سایر عقلا نیست در این قضیه.

وجوه دیگر

وجوه دیگری هم وجود دارد که اسم خاصی نمی شود برای آن گذاشت
وجه اول: برخی (محقق اردبیلی) گفته اند: ان العدالة شرط فی الفتوی و هو شرط فی القضا. عدالت شرط در فتوی است و فتوی هم شرط قضا است یعنی کسی که عادل نباشد نمی تواند فتوایی بدهد که به درد دیگران بخورد، قاضی هم باید مجتهد باشد و کسی باشد که وقتی حکم کرد دیگران از او متابعت کنند.
وجه دوم: ان القاضی واجب اتباعه، حکم قاضی را نمی شود مخالفت کرد، و قبول قوله و الفاسق لیس کذلک هیچ کس نگفته

فاسق وجوب تبعیت دارد (قاضی می خواهد نظر فقهی اش را مطرح کند و چون فاسق است حرفش برای اصحاب پرونده حجت نیست).

وجه سوم: الاصل عدم نفوذ القضا (البته اصل را نباید در کنار ادله ی لفظی آورد وقتی همه ی ادله زمین بخورد نوبت به اصل می رسد).

وجه چهارم: ادراک عقل. فارغ از قرآن، روایات، اولویت، سیره و بقیه ی وجوه بگوئیم عقل درک می کند که قاضی باید عادل باشد. به نظر ما این دلیل غریب ترین دلیل و قریب ترین دلیل است البته به شرط این که معنای عدالت را روشن کنیم و مراد از عدالت را چه بدانیم.

بیشتر از این نیست اگر هم باشد لازم نیست ممکن است آیات دیگری یا روایات دیگری پیدا کنید منتهی اگر ما همین مقدار ادله را قبول کنیم آن ها را هم قبول می کنیم و اگر این ها را جواب بدهیم آن ها را هم جواب خواهیم داد. لذا بحث موقعیت شرعی را هم در همین جا به اتمام می رسانیم.

نکته: یک بحثی ما داشتیم راجع به این که اگر یک دلیل داشتیم که شرط می کرد شرطیت یک پدیده را و یک دلیل داشتیم که مانع می کرد ضد آن را، در این بحث هم آن مطلب را داریم، برخی گفته اند العدالة شرط برخی دیگر گفته اند فسق مانع است برخی هم درگیر این بحث نشده اند و گفته اند تشتت العدالة فلا ینفذ قضاء الفاسق در حالی که قاعده اش این بود که بگویند نافذ نیست قضاء غیر عادل ولی به صورت اثباتی آورده اند و گفته اند نافذ نیست قضاء فاسق. لذا یک بحثی در این جا صورت گرفته است که آیا بین فاسق و غیر عادل واسطه هست یا نه؟ البته واسطه هم که نباشد از نظر فنی باز هم باید تعبیر به غیر عادل می کردند نه فاسق چون در شک به درد ما می خورد ولی اگر هم شرط داریم هم مانعیت ضد داریم شک می کنیم باید قدر متیقن بگیریم، البته اگر دو طرف دلیل معتبر داشته باشیم حتما یکی را مفسر دیگری بگیریم و در این جا دیگر بحث شک و اخذ قدر متیقن نیست و آنی که شرطیت را مطرح می کند می شود اصل و آنی که مانعیت ضد را مطرح می کند می شود فرع و نه عکس چون اگر مانعیت ضد بشود اصل آنی که شرطیت را مطرح می کند لغو می شود، اگر شارع واقعا می خواهد بگوید قضاوت فاسق باطل است اگر شک کنیم اشکال ندارد آنی که می گوید عادل باشد لغو می شود؛ عرفا وقتی یک بار شرط می آورند و یک مرتبه مانعیت ضد می آورند آنی که بیان مانعیت ضد می کند می شود نتیجه ی آنی که شرطیت را می گوید. مثلا اگر در قانون آمد که هر کس می خواهد رانندگی کند باید هیجده سال داشته باشد و در قانون دیگر بگوید بچه ی زیر هیجده سال رانندگی نکند این قانون حمل بر شرطیت هیجده سال می شود لذا باید اثبات کند هیجده سالگی خودش را اما اگر ما می دانیم که یکی بیشتر صادر نشده است، نمی دانیم صادر شده است که قاضی باید عادل باشد یا قاضی نباید فاسق باشد در این موارد است که شک می کنیم. پس این که گفتیم هر دو را داریم منظورم به حسب حجت بود نه به حسب واقع که حالت مفسر و مفسر پیدا کند.